

مقاله پژوهشی

ولایت در حکمت شیعی فردوسی و ملاصدرا بر اساس قاعده امکان اشرف

عزت الله سپهوند

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
Sepahvand57@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۰۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۷

**Velayat in the Shiite Wisdom of Ferdowsi and Mulla Sadra Based on Ashraf's
Theory of Possibility**

Ezatollah sepahvand

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran;
Sepahvand57@gmail.com

(Received: 07/Sep/2020

Accepted: 27/Jan/2021)

Abstract

Velayat is one of the common concepts of all Shiite thinkers. An analytical look at the concept of guardianship in Mulla Sadra's system of thought and its adaptation to Ferdowsi's thought in *Shahnameh*, well shows the continuous traces of this thought and the continuity of thought of these two Muslim sages. Analyzing the content of the works of these two theological sages shows the fact that, in addition to the often reasoning method of Sadr al-Muta'allehin and presenting arguments such as the rule of possibility of Ashraf, Ferdowsi also uses three different ways of explicitly expressing his belief in Ali (as), direct allegory of the sea and seventy Ships, and indirect allegories, especially by creating a pervasive mythical crypt in *Shahnameh* with characters such as Fereydoun, Iraj, Kiqbad, Kaykhosrow, etc. to explain the issue of province and allegorical interpretation of his Shiite and provincial beliefs based on the same rule of Ashraf. The separation of the velayat and the kingdom of the righteous from the velayat of Taghut and the kingdom of the unrighteous can also be interpreted according to this rule.

Keywords: Mulla Sadra, Ferdowsi, Velayat, Amkan Ashraf, Imam Ali (AS), Fereydoun, Kiqbad, Kaykhosrow.

چکیده

ولایت از مفاهیم مشترک همه متفکران شیعی است. نگاهی تحلیلی به مفهوم ولایت در منظومه فکری ملاصدرا و تطبیق آن با اندیشه فردوسی در *شاهنامه*، به خوبی رگه‌های مستمر این تفکر و پیوستار اندیشگی این دو حکیم مسلمان را نشان می‌دهد. تحلیل محتوای آثار این دو حکیم متأله، نشانگر این حقیقت است که در کنار روش غالباً استدلالی صدرالمآلهین و پیش‌کشیدن برهان‌هایی همچون قاعده امکان اشرف، فردوسی نیز با سه شیوه مختلف بیان صریح اعتقاد به ولایت علی (ع)، تمثیل مستقیم دریا و هفتاد کشتی و تمثیلات غیرمستقیم، به‌ویژه با ایجاد یک رمزگان اسطوره‌ای فراگیر در *شاهنامه* با طرح شخصیت‌هایی همچون فریدون و ایرج و کیقباد و کیخسرو و... به تبیین مبسوط ولایت و تفسیر تمثیلی اعتقادات شیعی و ولایی خود بر اساس همان قاعده امکان اشرف پرداخته است. تفکیک ولایت و شهریاری صالحان از ولایت طاغوت و پادشاهی ناصالحان نیز بر مبنای همین قاعده، قابل تفسیر است.

واژگان کلیدی: ملاصدرا، فردوسی، ولایت، امکان اشرف، امام علی (ع)، فریدون، کیقباد، کیخسرو.

مقدمه

حکمت شیعی در طول تاریخ کهن خود، متکی به نظریه ولایت سیر کرده و تأثیرات تاریخی خاص خود را بر فکر و فرهنگ و فلسفه و عرفان اسلامی و ادبیات فارسی گذاشته است. در این میان، علاوه بر آنچه ملاصدرا در باب امامت به تصریح بیان کرده است، یکی از مفاهیم و مصادیق مستفاد از فحوای قاعده امکان اشرف مورد استناد وی نیز مبحث ولایت است. رگه‌هایی از خط سیر این مفهوم در متون ادبی فارسی نیز به‌خوبی قابل ردیابی و شناسایی است، اما حکایت حکمت شیعی مشهود و مستور در *خردنامه حکیم توس*، روایت متفاوت‌تری است. فردوسی در *شاهنامه*، غیر از آنچه در دیباچه به تصریح و با بیانی سراسر است و مستقیم درباره مفهوم و مصداق ولایت آورده، با رمزگانی تمثیلی و اساطیری نیز به تبیین این موضوع پرداخته است. مرکز ثقل این نوع نگاه به مفهوم ولایت، به طرز شگفت‌آوری مبتنی بر همان چیزی است که ملاصدرا به تبعیت از شیخ اشراق، ابن‌سینا و فلاسفه پیش‌تر، با عنوان «قاعده امکان اشرف» شرح و بسط داده است.

پیش از این، در پژوهش‌ها و اظهارنظرات مختلف به صورت جداگانه به تحلیل تفکر ناب شیعی در آثار دو حکیم متأله مسلمان، فردوسی و ملاصدرا پرداخته شده است. از منظر قاطبه پژوهشگران و کسانی که با *شاهنامه* مأنوس هستند، فردوسی حکیم ابوالقاسم فردوسی است. به یک آدم داستان‌سرا، اگر فقط داستان‌سرا و حماسه‌سرا باشد، حکیم نمی‌گویند. ... صاحبان فکر و اندیشه در طول زمان او را حکیم نامیدند، چون *شاهنامه* فردوسی پر از حکمت است. او انسانی بوده

برخوردار از معارف ناب دینی. (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۵/۲۴) هرچند اطلاق «حکیم» به فردوسی او را در زمره امثال ابن‌سینا و ملاصدرا و سایر اهل حکمت و فلسفه به معنای اصطلاحی آن قرار نمی‌دهد، اما دست کم دلالت بر تعلق خاطر و تعهد وی به بیان حکمت ناب شیعی در *شاهنامه* دارد. ریشه‌های شیعی تفکر ملاصدرا هم بر کسی پوشیده نیست؛ چنانکه میردامادی و ارشدریاحی (۱۳۹۸) در پژوهشی به «تأثیر مبانی فلسفی ملاصدرا بر امام‌شناسی او» پرداخته‌اند. آنان ذیل مدخلی با عنوان «قاعده امکان اشرف و آثار کلامی آن در امام‌شناسی صدرایی» اذعان کرده‌اند که «ملاصدرا از قاعده امکان اشرف برای اثبات دائمی وجود امام در زمین نیز استفاده کرده است؛ چرا که وجود مراتب مادون، نشانه‌ای از وجود مراتب اشرف است. بنابراین، در هر زمان، وجود امام و حجت الهی لازم است». (همان: ۱۰۹) به تعبیر دیگر، «در حکمت صدرا، امام (با تطبیق منابع وحیانی و روایی)، شریف‌ترین موجودات امکانی می‌شود و این شرافت امام به سبب اتصاف وجود او به کمالات نظری و عملی است». (همان: ۱۰۹)

اسماعیل‌زاده نوقی و همکارانش (۱۳۹۴) در مقاله‌ای «استمرار ولایت بعد از خاتمیت بر اساس حکمت ملاصدرا» را بررسی کرده‌اند. این دو نیز بر این باورند که یکی دیگر از «مباحث وجودی که در اثبات ضرورت استمرار ولایت بر اساس حکمت متعالیه به‌کار می‌آید، قاعده امکان اشرف است» (همان: ۳۲) و معتقدند که ملاصدرا نیز با قاطعیت بیان می‌دارد می‌توان به مدد قاعده امکان اشرف، وجود امامان در هر زمان را اثبات کرد. (همان: ۳۴)

۴۰۰) و در قرآن کریم نیز ولایت حقیقی و ایجابی تنها از آن خداوند و در طول آن از آن انبیا و اولیای الهی و جانشینان آنان است: «الله هوالولی» (شوری/۹)، «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (بقره/۲۵۷)، «النبی أولی بالمومنین من انفسهم» (احزاب/۶)، «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون» (مائده/۵۵) و «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و أولی الامر منکم» (نساء/۵۹)، دلالت واضح بر چنین معنایی دارند.

اگرچه ملاصدرا اساساً و ابتدائاً برای تبیین مباحث هستی‌شناختی، ذیل مبحث مراتب وجود بر اساس اصل علیت و... به «قاعده امکان اشرف» پناه می‌برد، اما از همان ابتدا نیز به عام بودن این قاعده و کثرت فوایدی که از آن مستفاد می‌شود اذعان می‌کند تا راه را برای امکان تعمیم این قاعده به مبحث امامت و ولایت در منظومه فکری خود باز کرده باشد. وی بحث را هم با بیان پیشینه این قاعده در نزد پیشینیانی همچون ارسطو و نیز ابن‌سینا که معاصر فردوسی است، تکمیل می‌کند و همین نکته - حتی اگر دلیلی قطعی بر وقوف کامل فردوسی به قاعده امکان اشرف قلمداد نشود - دست‌کم نشانگر مطرح بودن این قاعده در زمان حکیم شیعه توس و حتی پیش‌تر از زمان او نیز هست.

ملاصدرا، موقف نهم سفر سوم را به تفصیل نحوه فیض حق تعالی (۱۹۸۱: ۷ / ۲۸۱-۱۹۲؛ ۱۳۸۳ سفر سوم: ۲ / ۲۹۳-۲۱۷) بر اساس قواعدی همچون امتناع صدور کثرت از واحد حقیقی اختصاص داده و در فصل هفتم برای اثبات عقاید

علی‌زاده سالطه (۱۳۸۷) نیز از منظر علوم سیاسی، به «انسان‌شناسی صدرا و تأثیر آن در اثبات مسئله ولایت» پرداخته و اذعان کرده است که «صدرا برای اثبات حجت دائم خدا و به تبع آن، تبیین حق حاکمیت وی، به قاعده امکان اشرف تمسک می‌جوید» (همان: ۱۳۹)، اما پژوهش حاضر نخستین جستاری است که با نگاهی تطبیقی با تمرکز بر نظریه امکان اشرف در پی بررسی مفهوم ولایت در حکمت شیعی فردوسی و ملاصدرا برآمده است.

روش تحقیق این پژوهش تلفیقی از یک رویکرد توصیفی - تحلیلی مبتنی بر یادداشت - برداری از منابع مختلف برای تحلیل محتوای بخشی از آثار ملاصدرا و کل متن شاهنامه است. در این فرایند پس از تفسیر متن به متن کل شاهنامه مصحح خالقی مطلق (۱۳۸۷) در نهایت، با نگاهی تطبیقی رگه‌های مشترک و احیاناً شیوه‌های متفاوت در بیان این اعتقاد مشترک بررسی و ارائه خواهد شد.

چارچوب نظری، تعریف مفاهیم، بیان مسئله و فرضیه‌ها

ولایت را لغت‌شناسان عرب به معنای تصرف و استیلا هم دانسته‌اند، ولی: الولایه: مصدر الموالاه... و استولی فلان علی شیء: اذا صار فی یده (الفراهیدی، ۱۴۱۴هـ: ۸ / ۳۶۶-۳۶۵) و به همین خاطر ولی و متولی و والی را از اسامی خداوند دانسته‌اند: «ولی: فی اسماء الله تعالی: الولی هو الناصر و قیل: المتولی لامور العالم و الخلائق القائم بها و من اسمائه عزوجل: الوالی و هو مالک الاشیاء جمیعها المتصرف فیها» (ابن‌منظور، ۱۴۰۸هـ: ۱۵ /

این ادعا با توجه به نصوص ملاصدرا در باب امامت، مردود است». (میردامادی و ارشدریاحی، ۱۳۹۸: ۱۱۸)

ملاصدرا در ادامه، این‌گونه به پیشینه این قاعده از ارسطو (به زعم خود او) تا ابن‌سینا و شیخ اشراق - که از این قاعده برای اثبات ولایت حکیم بهره برده بود - نیز اشاره می‌کند:

وقد استعمله معلم المشائین و مفیدهم صناعه الفلسفه - فی اثولوجیا کثیرا و... کذا الشیخ الرئیس فی الشفاء و... الشیخ الإشراقی... فی جمیع کتبه کتامتارحات و التلویحات و کتابه المسمی بحکمه الاشراق. (۱۹۸۱: ۷/ ۲۴۵-۲۴۴)

چنانکه خود ملاصدرا نیز اذعان می‌کند، پیش از کلام تفصیلی او، شیخ‌اشراق و پیش از او ابن‌سینا نیز به طرح قاعده اشرف پرداخته بوده‌اند؛ به ویژه آنجا ابن‌سینا که ضمن انتساب این قاعده به ارسطو، بر این باور بوده است که «اختلاف در ترتیب و اشخاص و انواع به استعداد و امکان بستگی دارد. پس هر یک از عقول فعال نسبت به آنچه صادر می‌شود، اشرف است و همه عقول فعال از امور مادی شریف‌تر هستند. در میان مادیات نیز موجودات آسمانی بر عالم طبیعت برتری دارند. مقصود او از اشرف در اینجا چیزی است که در ذات خود تقدم دارد و هستی مرتبه فروتر از آن، تنها پس از هستی آن امر متقدم امکان‌پذیر است». (ابن‌سینا، ۱۹۷۳: ۲۱/۱)

سهروردی نیز در مقدمه حکمه/اشراق با تمسک به همین قاعده به مراتب انواع حکمت و حکما پرداخته، ولایت و ریاست تامه حکیم متاله بحث را بر حکمای مادون و بر سرزمین خدا اثبات کرده بود (سهروردی، ۱۳۸۹: ۲۰-۱۹)؛ «زیرا

خود قاعده امکان اشرف (۱۹۸۱: ۷/ ۲۴۴؛ ۱۳۸۳ سفر سوم: ۲/ ۲۶۱) پناه برده است؛ «مفادها أن الممكن الأشرف يجب أن يكون أقدم فی مراتب الوجود من الممكن الأخس و أنه إذا وجد الممكن الأخس فلا بد أن يكون الممكن الأشرف منه قد وجد قبله و هذا أصل شریف برهانی عظیم جدواه کریم مؤداه کثیر فوائد متوفر». (۱۹۸۱: ۷/ ۲۴۴) «مفاد آن اینکه: ممکن اشرف و برتر لازم است که در مراتب وجود از ممکن اخس و پست‌تر، اقدم و پیش‌تر باشد و چون ممکن اخس پدید آمد، ناگزیر باید ممکن اشرف از آن، پیش از او پدید آمده باشد و این اصلی شریف و برهانی است و بسیار سودمند است و فوایدش فراوان و منافعش بسیار».

(۱۳۸۳ سفر سوم: ۲/ ۲۶۱) یکی از منافع این قاعده اثبات وجود انسان کامل، ولی و امام است؛ چرا که بدون تردید «انسانی که همه کمالات انسانی را دارد، وجودش شریف‌تر از انسان‌های دیگر است که تنها برخی کمالات را دارند و بر طبق قاعده امکان اشرف، هرگاه شیء ممکن تحقق یابد که کمالات وجودی‌اش کمتر از شیء ممکن دیگر است، آن ممکن شریف‌تر باید پیش از او موجود باشد. در نتیجه از مشاهده این همه انسان‌هایی که تنها برخی کمالات را دارند، به اصل وجود امام پی می‌بریم». (اسماعیل‌زاده نوقی و دیگران، ۱۳۹۴: ۳۴) به تعبیر دیگر، قاعده پربسامد «علی ترتیب الاشرف فالاشرف» ملاصدرا (۱۹۸۱: ۷/ ۱۸، ۱۱۳، ۱۱۷ و...) از حوزه هستی‌شناسی به حوزه انسان‌شناسی و مشخصاً به مباحث امام‌شناسی و ولایت نیز قابلیت تعمیم می‌یابد؛ اگرچه «ممکن است گفته شود دلیلی بر انطباق مراتب انسان کامل در فلسفه صدرایی، بر امام در کلام شیعی نیست؛

از این رو، بعید نیست که برای این امر نیز گاهی به تصریح، گاهی به تمثیل مستقیم و گاهی به تمثیل غیرمستقیم (رمزگان اساطیری) پناه برده باشد.

با عنایت به آنچه آمد، فرضیه‌های پیش روی این پژوهش از این قرار هستند:

فرضیه اول: ولایت در منظومه فکری و آثار ملاصدرا و فردوسی به‌عنوان دو حکیم شیعه جایگاه ویژه‌ای دارد.

فرضیه دوم: نظریه امکان اشرف قابلیت تعمیم از حوزه هستی‌شناسی و مبحث مراتب وجود و... به حوزه انسان‌شناسی، امام‌شناسی و ولایت را دارد. فرضیه سوم: قاعده امکان اشرف، پیش از ملاصدرا هم توسط شیخ اشراق، ابن سینا و دیگران مورد استفاده و به‌ویژه در زمان فردوسی نیز مطرح نظر بوده است.

فرضیه چهارم: فردوسی در شاهنامه با تصریح، تمثیل مستقیم و یک رمزگان اساطیری ویژه و پُرسامد، به تبیین مفهوم ولایت بر اساس قاعده امکان اشرف پرداخته است.

بحث و تحلیل محتوا

چنانکه پیش از این آمد، فردوسی را اهل نظر از دیرباز «حکیم» می‌دانسته‌اند. آن هم حکیمی - اگرچه نه به معنای اصطلاحی فیلسوف و... اما - با اثری پر از حکمت ناب شیعی و با شخصیتی برخوردار از معارف ناب دینی. تحلیل محتوای متن شاهنامه، این اثر را از نظر اعتقادی در رسته آثار خداوآورد اسلامی شیعی جای می‌دهد. نگاه توحیدی فردوسی، نخستین سرخط کتاب اوست.

به نام خداوند جان و خرد

سافل را بر عالی سلطنتی نبود» (همان: ۲۲۷) و «نور سافل هیچگاه به نور عالی محیط نمی‌شود؛ زیرا نور عالی همواره سافل را مقهور خود می‌گرداند و قاهر بر اوست». (همان: ۲۳۵) شیخ اشراق «فصل در قاعده امکان اشرف بر اساس قاعده امکان اشرف» را این‌گونه آغاز کرده بود که «و از جمله قواعد فلسفه اشراق آن بود که هرگاه ممکن اخس موجود بود، لازم است ممکن اشرف هم پیش از آن وجود داشته باشد». (همان: ۲۵۹) شاید بتوان شیخ اشراق را حلقه اتصال ملاصدرا و فردوسی در باب ولایت معرفی کرد. ارادت شیخ اشراق به فردوسی و تأویل‌های اشراقی او از داستان‌های شاهنامه و عنایت ملاصدرا به او بر کسی پوشیده نیست. نظریه شیخ اشراق در باب ولایت و خلافت الهی بر اساس قاعده امکان اشرف، از ولایت و ریاست حکیم متأله بحث گرفته تا ولایت و ریاست حکیم متوغل در تأله و از بحث عاری، می‌تواند نظریه تمثیلی فردوسی و نظریات استدلالی ملاصدرا را به هم گره بزند؛ چرا که بر مبنای این مکتب فکری «جهان وجود هیچگاه از حکیمی که متوغل در تأله باشد، خالی نبود» (همان: ۱۹)، اما تبیین ولایت در منظومه فکری حکیم توس بر اساس شگردهای ادبی ویژه‌ای صورت می‌گیرد؛ چرا که اساساً شگرد فردوسی، بیان نمادین و رمزگونه حقیقت در قالب تمثیل و داستان و حماسه است.

تو این را دروغ و فسانه مدان

به یکسان روشنِ زمانه مدان

بدو هرچه، اندر خورد با خرد

دگر بر ره رمز معنی برد

(جلد ۱، بیت ۱۱۴-۱۱۳: ۱۲)

فردوسی استخراج گردد تا همه بدانند که این حکمت، اسلامی است یا غیراسلامی. اگر کسی به شاهنامه نگاه کند، خواهد دید که یک جریان گاهی باریک و پنهان و گاهی وسیع، از روح توحید، توکل، اعتماد به خدا و اعتماد به حق و مجاهدت در راه حق در سرتاسر شاهنامه جاری است. این را می‌شود استخراج کرد، دید و فهمید. مخصوصاً بعضی از شخصیت‌های شاهنامه خیلی برجسته هستند که اینها را باید شناخت و استخراج کرد. (خامنه‌ای، ۱۳۸۱/۱۱/۸)

از این‌رو، تحلیل تطبیقی محتوای آثار ملاصدرا و شاهنامه فردوسی می‌تواند به خوبی رگه‌های مشترک منظومه فکری این دو حکیم شیعه را در زمینه ولایت نشان دهد.

تصریح دو حکیم در اعتقاد به ولایت

هم در آثار ملاصدرا و هم در آثار فردوسی، مبانی اعتقادی آنها درباره مفهوم ولایت به صراحت بیان شده است.

۱. تصریح ملاصدرا

تحلیل محتوای ادبی‌ترین و شاعرانه‌ترین اثر ملاصدرا، یعنی مثنوی وی، به تنهایی برای اثبات اعتقاد درونی او به مسئله ولایت کفایت می‌کند. به‌ویژه اینکه ساختار و روح حاکم بر متن این مثنوی، مبتنی بر قاعده امکان اشرف است. چنانکه با توحید می‌آغازد:

می‌ستایم خالقی را کوست هست

این دگرها نیستند و اوست هست

(ملاصدرا، ۱۳۷۶: ۱۰۳)

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

(جلد ۱، بیت ۳: ۱)

شاهنامه با توحید آغاز می‌شود و با این بیت نورانی در ادامه هم، خداباوری فردوسی در این دیباچه به وضوح رنگ و بوی اسلامی و شیعی دارد.

به بینندگان آفریننده را

نبینی مرنجان دو بیننده را

ز نام‌ونشان‌وگمان برتر است

فروزنده برشده گوهر است

نه اندیشه یابد بدو نیز راه

که او برتر از نام و از جایگاه

(جلد ۱، بیت ۳: ۶-۴)

چنانکه علی (ع) نیز در خطبه نخست نهج-

البلاغه خداوند را این‌گونه یاد می‌کند: «الذی

لایدرکه بعد الهمم و لایناله عوص الفطن» (خدایی

که افکار ژرف‌اندیش، ذات او را درک نمی‌کنند و

دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید)

(۱۳۸۸: ۲۱) و در خطبه ۴۹ نیز فرموده است: «لم

یطلع العقول علی تحدید صفته و لم یحجبها عن

واجب معرفته» (عقل را بر حقیقت ذات خود آگاه

نساخته، اما از معرفت و شناسایی خود باز نداشته

است) (۱۳۸۸: ۷۱). گویی کلام فردوسی شرحی

بر کلام علی است.

به هستیش باید که خستو شوی

ز گفتار بیگار یکسو شوی

پرستنده باشی و جوینده راه

به فرمان‌ها ژرف کردن نگاه

(جلد ۱، بیت ۱۲-۱۱: ۳)

وجود چنین قرینه‌ها و نشانه‌های صریحی

ایجاب می‌کند که شاهنامه تحلیل شود و حکمت

الملک واسطه بین الله و بین النبی ص و النبی واسطه بین الأولیاء الحکماء من أمته و هم الأئمه ع، فهم أيضا وسائط بین النبی و بین العلماء و العلماء و سائط بین الأئمه و العوام. فالعالم قریب من الولی و الولی قریب من النبی و النبی من الملک و الملک من الله تعالی و یتفاوت درجات الملائکه و الأنبیاء و الأولیاء و العلماء فی مراتب القرب تفاوتاً لا تحصى». (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۴۸۹) ملاصدرا در ادامه ریاست انسان کامل تر را بر مدینه فاضله یا هر اجتماع انسانی دیگری، چنانکه ریاست قلب را بر سایر اعضای بدن، اشرف و افضل بر سایر اعضا می‌داند. (همان)

۲. تصریح فردوسی

حکیم توس نیز به‌رغم زیست در محیط خفقان‌زده، شیعه‌ستیز و متعصب حکومت غزنوی، از بیان اعتقادات شیعی خود ابایی ندارد. چنانکه گویی بر اساس و ترتیب همان قاعده نانوشتۀ امکان اشرف، در دیباچۀ شاهنامه، پس از «ستایش پروردگار» و پیش از پرداختن به «گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه» به «گفتار اندر ستایش پیغمبر» می‌پردازد. مخاطب را برای رستگاری به «دانش دین» و پیروی از محمد(ص) و علی(ع) دعوت و در نهایت در کمال صراحت خود را خاک پای حیدر اعلام می‌کند.

تو را دانش دین رهاند درست

در رستگاری بیایدت جست

دلت گر نخواهی که باشد نژند

نخواهی که دایم بوی مستمند

چو خواهی که یابی ز هر بد رها

سر اندر نیاری به دام بلا

اما بلافاصله با نبوت ادامه می‌دهد و با ولایت، دیباچۀ مثنوی را سامان می‌دهد؛ چرا که بحث او اساساً «کیفیت ایجاد هستی از مبدأ جود» است. آن هم بنا بر قاعده در اینجا نانوشتۀ امکان اشرف.

هست کونین چون ترازوی عطاش

که بسنجد خواجه هر دو سراش

...روح پاکش صورت رحمان بود

خُلق نیکش معنی قرآن بود

...انبیاء چون طی راه حق کنند

مصطفی را قائل مطلق کنند

(همان: ۱۰۷)

شهبسوار لافتی، شیر و غا

از خدا و مصطفی بر وی ثنا

ساقی کـوثر، ولی کردگار

داده تیغش دین احمد را قرار

آنما و هل اتی در شان او

قائل ایمان ما ایمان او

(همان)

هرچه در اجمال بُد با مصطفی

گشت ظاهر از وجود مرتضی

آنچنان که عقل کل با نفس کل

هست آن یک مجمل و این منفصل

معنی الیوم اکملت این بوَد

گر تو هستی مرد دین ای معتمد

(همان: ۱۰۸)

در دیگر آثار ملاصدرا نیز چنین تصریحاتی

هست. از جمله در المبدأ و المعاد: «فکما أن

لجميع خلیفه واسطه من قبل الله، فلا بد أن یکون

للاجتماعات الجزئیه وسائط من ولایة و حکام من

قبل هذه الخلیفه و هم الأئمه و العلماء و کما أن

بوی در دو گیتی ز بد رستگار

نکوکار گردی بر کردگار

به گفتار پیغمبرت راه جوی

دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که من شارستانم (شهر علمم) علیم در است

درست این سخن گفت پیغمبرست

گواهی دهم کین سخن راز اوست

تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

(جلد ۱، بیت ۱۰-۹: ۹۷-۹۰)

برین زادم و هم برین بگذرم

چنان دان که خاک پی حیدرم

(جلد ۱، بیت ۱۱: ۱۰۴)

تمثیل مستقیم هر دو حکیم در باب مسئله

ولایت

یکی از رساترین شگردهای بلاغی سخنوران

برای بیان افکار خود، بهره‌گیری آنان از تمثیل^۱

است.

«تمثیل هم حاصل ارتباط دوگانه بین مشبه و

مشبه‌به (=ممثل) است». (شمیسا، ۱۳۹۲: ۲۴۳)

نکته جالب در این مجال، بهره‌گیری ملاصدرا و

فردوسی از یک تمثیل مشترک مبتنی بر یک

حدیث نبوی است که آن هم مستقیماً دلالت بر

ولایت اهل بیت (ع) نیز دارد. نکته دیگر اینکه در

این حدیث تمثیلی نیز اهل بیت (ع) نه به هر

کشتی‌ای بلکه به کشتی نوح (ع) که اشرف بر سایر

کشتی‌هاست تشبیه شده‌اند.

۱. تمثیل مستقیم ملاصدرا

ملاصدرا در ادامه همان مثنوی با یک تمثیل مستقیم

مبتنی بر حدیث نبوی «مثل اهل بیتی کمثل سفینه

نوح من ركب نجی و من تخلف عنها غرق»

(بحارالانوار، ۱۴۰۳: ۲۳/۱۰۵) اشرفیت اهل بیت

(ع) را هم این‌گونه خاطر نشان می‌سازد:

گر نبودی کشتی اعلامشان

از جهالت غرقه گشتندی جهان

اهل بیت انبیاء زین سان بود

که نجات امت از پیران بود

هرکه باشد عالم راه خدا

این سفینه سازد از بهر هدا

...صنعت عالم سفینه ساختن

کار جاهل دین به دنیا باختن

این همی سازد سفینه در نجات

آن یکی در بحر دنیا گشته مات

(ملاصدرا، ۱۳۷۶: ۱۱۰)

۲. تمثیل مستقیم فردوسی

فردوسی نیز تصریحات مبتنی بر قاعده امکان

اشرف پیشین در دیباچه را در قالب زیباترین تمثیل

ممکن ادامه می‌دهد که آن هم دقیقاً مبتنی بر همان

حدیث نبوی، همان تمثیل و همین قاعده است.

حکیم این جهان را چو دریا نهاد

برانگیخته موج از او تندباد

چو هفتاد کشتی برو ساخته

همه بادبان‌ها برافراخته

یکی پهن کشتی بسان عروس

بیاراسته همچو چشم خروس

محمد بدو اندرون با علی

همان اهل بیت نبی و وصی

۱. از نظام ولایی تا شهریاری دینداران

تعمق در بسیاری از متون کهن ادبیات فارسی - که می‌توان از اساس آن را ادبیاتی دینی قلمداد کرد و تبیین مدخل‌های پیشین در باب نگاه ولایی فردوسی ما را به این نتیجه می‌رساند که اساساً، خوشبختانه ادبیات سلف ما همه‌اش در جهت ارزش‌های الهی و اسلامی است؛ از جمله همین شاهنامه. ... حقیقت قضیه این است که فردوسی یک حکیم است؛ تعارف که نکردیم به فردوسی، حکیم گفتیم. الان چند صد سال است که دارند به فردوسی، حکیم می‌گویند. حکمت فردوسی چیست؟ حکمت الهی اسلامی. او دل‌باخته و مجذوب مفاهیم حکمت اسلامی بود. ... این شاهنامه فردوسی در مقابلمان است. شما خیال می‌کنید که اگر در شاهنامه فردوسی چیزی برخلاف مفاهیم اسلامی وجود داشت، این قدر در جوامع اسلامی جا می‌افتاد؟! (خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۱۲/۵) نموده‌های این حکمت اسلامی و معارف ناب دینی را به تصریح و تمثیل مستقیم، در اعتقاد حکیم توس به مفهوم ولایت علی بن ابیطالب (ع) در دیباچه شاهنامه دیدیم. در تمثیل‌های غیرمستقیم مبتنی بر رمزگان اساطیری فردوسی نیز نوع نگاه تحسین‌آمیز او به شهریاری خدایاوران دینداری در تراز جمشید [در نیمه نخست زندگی]، فریدون، کیقباد و کیخسرو نشان از اولویت، افضلیت و اشرفیت آنان بر دیگر مدعیان پادشاهی دارد؛ چرا که اینان هم واجد مرتبه شهریاری‌اند و هم دارای مرتبه پیامبرگونه‌گی و موبدی. چنانکه جمشید در آغاز شهریاری: منم گفت با فرّه ایزدی

اگر چشم داری به دیگر سرای

بزد نبی و وصی گیر جای

گرت زین بد آیدگناه من ست

چنین ست و این دین‌وراه من ست

برین زادم و هم برین بگذرم

چنان دان که خاک پی حیدرم

(جلد ۱، بیت ۱۱-۱۰: ۱۰۴-۹۸)

غیر از این بیانات صریح، جهان‌بینی حاکم بر کلیت متن شاهنامه اساساً با جهان‌بینی اسلامی و شیعی منطبق است. به همین دلیل برخی آشنایان با رمز و راز شاهنامه بارها بر این نکته تأکید کرده است که: «حکمت شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، حکمت اوستایی نیست، حکمت قرآنی است. اگر کسی به شاهنامه دقت کند، خواهد دید فردوسی ایران را سروده، اما با دید یک مسلمان؛ آن هم یک مسلمان شیعه». (خامنه‌ای، ۱۳۷۲/۶/۱۰)

تمثیل‌های غیرمستقیم فردوسی بر اساس قاعده امکان اشرف

گذشته از آن تصریحات و تمثیلات مستقیم، شگرد ویژه و متفاوت دیگری که حکیم توس برای تبیین مفهوم ولایت در شاهنامه پیش می‌کشد، پناه بردن به یک رمزگان اساطیری ویژه است. تحلیل محتوای این بخش از شاهنامه - که هم نگاه توحیدی و الهی و ولایی در آن موج می‌زند و هم به قول خود فردوسی فقط «بر ره رمز معنی برد» نشان می‌دهد که لایه زیرین و بُعد باطنی این رمزگان نیز مبتنی بر همان قاعده امکان اشرف می‌تواند باشد. نمونه‌ها کم نیست:

همم شهریاری و هم موبدی

بدان را ز بد دست کوتاه کنم

روان را سوی روشنی ره کنم

(جلد ۱، بیت ۹-۸: ۴۱)

این مرتبه موبدی البته مرتبه‌ای روحانی و از

جنس فرّه ایزدی است و اگر از اصول آن تخطی

شود، از انسان سلب خواهد شد. چنانکه از جمشید

آنگاه که دعوی خدایی کرد و البته فرسنگ‌ها نیز

با آنچه در استفاده ابزاری گشتاسب از دین

زرتشت می‌بینیم فاصله دارد. هم سرنوشت دردناک

جمشید و هم برانداختن نقاب تظاهر به دیانت از

چهره گشتاسب در شاهنامه فردوسی گواه این

حقیقت هستند.

جلوه دیگر این ولایت الهی را در نزول

سروش بر فریدون - اگرچه «پرستیدن مهرگان دین

اوست» (جلد ۱، بیت ۸۹: ۹) برای امر به زندانی

کردن ضحاک می‌بینیم:

بیامد همانگه خجسته سروش

به چربی یکی راز گفتش به گوش

(جلد ۱، بیت ۸۴: ۴۷۷)

این همان فریدونی است که پس از آنکه سه

پسرش را در معرض آزمون یکسان ازدها قرار

می‌دهد (جلد ۱، بیت ۱۰۴-۱۰۳: ۲۳۷-۲۲۱)، به

اشرف بودن ایرج بر سلم و تور اطمینان می‌یابد:

دلیر و جوان چون هشیوار بود

به گیتی جز او را نباید ستود

(جلد ۱، بیت ۱۰۶: ۲۵۸)

و به همین دلیل او را به عنوان وصی و

جانشین خود برای شهریاری بر ایران‌زمین و

عربستان برمی‌گزیند:

از این دو نیابت به ایرج رسید

مرو را پدر شهر ایران گزید

هم ایران و هم دشت نیزه‌وران

همان تخت شاهی و تاج سران

(جلد ۱، بیت ۱۰۷: ۲۸۱-۲۸۰)

این قاعده‌ای کلی است. چنانکه زال نیز دقیقاً

مطابق با و به تبعیت از همین قاعده همه‌زمانی

«امکان اشرف» شهریاری شاهزاده توس نوذر را رد

می‌کند. او حتی پیشنهاد پهلوانان ایرانی را برای

پادشاهی خود نمی‌پذیرد؛ چرا که کیقباد گمنام را

اشرف از توس و حتی خودش و مورد تأیید دین و

دارای فر ایزدی می‌داند:

نشان داد موبد به ما فرخان

یکی شاه با فر و بخت جوان

ز تخم فریدون یل، کیقباد

که با فر و برزست و با رای و داد

(جلد ۱، بیت ۳۳۸: ۱۴۸-۱۴۷)

در ماجرای شهریاری کیخسرو باز هم ردپای

قاعده امکان اشرف هویدا است. برای اثبات این

اشرفیت و افضلیت، میان او و عمویش فریبرز

کاووس، چالش فتح دژ بهمن حکم می‌راند. پس

از اعلام اولیه شهریاری کیخسرو، توس که پیش

از کیقباد خود را لایق شهریاری می‌دانست، از

پذیرش شهریاری کیخسرو نیز سر می‌پیچد و

این بار فریبرز کاووس را درخور شهریاری

می‌داند:

ببستند گردان ایران کمر

جز از توس نوذر که پیچید سر

(جلد ۳، بیت ۴۵۶: ۵۰۹)

فریبرز فرزند کاووس شاه

سزاوارتر کس به تخت و کلاه

(جلد ۳، بیت ۴۵۷: ۵۳۰)

همی گفت کای روشن کردگار
 جهاندار و بیدار و پروردگار
 تو دادی مرا فرّ و دیهیم و زور
 تو کردی دل و چشم بدخواه کور
 (جلد ۴، بیت ۲۲۴: ۸۴۳-۸۴۱)
 و این معجزه اوست پس از نماز و نیایش.
 مشتی خاک که از فرسنگ‌ها دورتر به چشم
 افراسیاب می‌پاشد:
 بیامد به یکسوز پشت سپاه
 به پیش جهاندار شد دادخواه
 که ای برتر از دانش پارسا
 جهاندار و بر پادشا پادشا،
 اگر نیستم من ستم‌یافته
 چُن آهن به کوه اندرون تافته،
 نخواهم که پیروز باشم به جنگ
 نه بیدادگر برکنم جای تنگ
 بگفت این و برخاک مالید روی
 جهان پرشد از ناله زار او
 همانگه برآمد یکی باد سخت
 که بشکست شاداب شاخ درخت
 همی خاک برداشت از رزمگاه
 بزد بر رخ شاه توران‌سپاه
 (جلد ۴، بیت ۲۳۳: ۹۹۰-۹۸۴)
 از این‌رو، با پیروزی کیخسرو بر افراسیاب،
 پایان عروج‌گونه چنین پیامبر- حکیم - شهریاری
 پس از پنج‌هفته نیایش و الهام سروش عجیب
 نیست:
 جهاندار شد پیش برترخدای
 همی خواست تا باشدش رهنمای
 (جلد ۴، بیت ۳۳۶: ۲۵۸۴)
چنین پنج هفته خروشان به پای

آنچه رویارویی هواداران کیخسرو (پسران
 گودرز) با سپاهیان توس را به جنگی خونین بر سر
 جانشینی کیکاووس نمی‌کشاند، عاقبت‌اندیشی
 بزرگان است و پیشنهاد حمله به دژ بهمین در
 اردبیل که از مدتی پیش به تسخیر اهریمن در آمده
 است. (جلد ۳، بیت ۴۶۱: ۵۸۲-۵۸۰) با شکست
 توس و فریبرز، نوبت به کیخسرو می‌رسد تا با نام
 و یاد خداوند، دیوان اهریمنی دژ را تیرباران کند و
 از آنجا بتاراند و با لبخندی فاتحانه به رقیبش
 بگوید که:
 بین تا ز لشگر سزاوار کیست؟!
 یکی پهلوان از در کار کیست؟!
 (جلد ۳، بیت ۴۶۸: ۶۷۳)
 اوج این پیامبرگونهگی و آرمان و آرزوی
 نوعی نظام ولایی ایرانیان را در تحلیل شخصیت
 همین کیخسرو می‌توان دید. او بر این باور است
 که:
 گرم پشتگرمی به یزدان بود
 همیشه لب بخت خندان بود
 (جلد ۴، بیت ۲۰۷: ۵۶۱)
 حتی در نبرد تن‌به‌تن او با پسر افراسیاب هم:
 چو شیده دل و زور خسرو بدید
 ...بدانست کان فرّه ایزدیت
 (جلد ۴، بیت ۲۱۱: ۶۳۵-۶۳۴)
 راز و نیازهای شبانه کیخسرو در خلوت
 شب‌های اردوگاه جنگ بزرگ با افراسیاب بر
 پیامبرگونهگی او گواهی می‌دهد. (جلد ۴، بیت
 ۲۱۸-۲۱۷: ۷۳۳-۷۲۹) این سجده شکر اوست
 پس از شنیدن خبر عقب‌نشینی افراسیاب:
 چو بشنید خسرو دوان شد به خاک
 ستایش‌کنان پیش یزدان پاک

- همی بود بر پیش گیـهـان خدای
(همان: ۲۵۸۸)
- سزد گر جفا بیند از روزگار
(جلد ۲، بیت ۸-۵: ۳)
- ...چنین دید در خواب کو را به گوش
نهفته بگفتی خجسته سروش
(همان: ۲۵۹۱)
- از این رو، اگر دیوی که قبلاً خوالگیر ضحاک
شده بود، رامشگر کیکاوس شود و او را به
سرزمین تاریک دیوان راهنمایی کند عجیب نیست.
نتیجه این ناشایستگی و «خوی بد» کیکاوس
(جلد ۲، بیت ۳۸۲: ص ۴۳) رقم خوردن تراژدی
سیاوش است. از همین رو است که رستم اساساً
چنین کسی را درخور شهریاری نمی داند:
تہمتن برآشفت با شہریار
کہ چندین مدار آتش اندر کنار
ہمہ کارت از یکدگر بتر است
تو را شهریاری نہ اندر خور است
(جلد ۲، بیت ۳۵۱-۳۵۰: ۱۴۶)
- تا فردوسی این گونه از توحید و اسلام و
تشیع، به نوعی نظام ولایی مبتنی بر شهریاری
دینداران بر اساس قاعده امکان اشرف
برسد.
۲. ولایت شہریارانِ خدا باور، خردگرا،
اخلاق مدار، صلح طلب، دادخواه و مردم دار
خط سیر قاعده امکان اشرف در رمزگان اساطیری
شاهنامه به همین ختم نمی شود. فردوسی اشرفیت
ذاتی و شایستگی فردی و اخلاقی شاهان را در
سرنوشت همه مردم مؤثر می داند. مقایسه کیکاوس
سبکسر با پدرش کیقباد در این زمینه بسیار
گویاست:
گر او بفکند فرّ و نام پدر
تو بیگانه خوانش مخوانش پسر
گر او گم کند راه آموزگار
- چو ضحاک بر تخت شد شہریار
است:
(جلد ۱، بیت ۵۵: ۱):
نہان گشت کردار فرزنانگان
پراگندہ شد کام دیوانگان
ہنر خوار شد، جادوی ارجمند
نہان راستی، آشکارا گزند
(همان: ۴-۳)
- ندانست خود جز بد آموختن
جز از کشتن وغارت و سوختن
چنان بُد کہ ہر شب دو مرد جوان،
چہ کھتر، چہ از تخمہ پهلوان،
- خورشگر بردی بہ ایوان اوی
ہمی ساختی راہ درمان اوی
بگشتی و مغزش پرداختی

هم داد دادی و هم یآوری
 همم تاج دادی هم انگشتری
 (جلد ۱، بیت ۱۵۶-۱۵۵: ۱۰۵۶-۱۰۵۴)
 فردوسی در شاهنامه، همواره این دست
 شهریاران شایسته را ستوده و به بی‌خدایان تاخته
 است. از نظر حکیم توس، راز نگون‌بختی جمشید
 در برگشتن از راه دادار و نهایتاً بر باد رفتن امکان
 اشرف او است:

یکایک یه تخت مهی بنگرید
 به گیتی جز از خویشان را ندید
 ز گیتی سرِ شاه یزدان شناس
 ز یزدان بی‌چید و شد ناسپاس
 (جلد ۱، بیت ۴۴: ۶۲-۶۱)
 چه گفت آن خداوند باترس و هوش

که خسرو شدی بندگی را بکوش
 به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس
 به دلش اندر آید ز هر سو هراس
 به جمشید بر تیره‌گون گشت روز
 همی کاست آن فرّ گیتی‌فروز
 (جلد ۱، بیت ۴۵: ۷۴-۷۲)

این نگاه منفی حکیم توس به دیگر پادشاهان
 ناشایسته ایرانی نیز امتداد می‌یابد؛ از کیکاووس
 (جلد ۲، بیت ۳: ۸-۱) تا گشتاسب - با خط سیری
 از پدرستیزی تا پسرکشی (جلد ۵، بیت ۴۳۱-۸:
 ۵۹۹-۶۷) تا یزدگرد بزه‌گر (جلد ۶، بیت ۳۶۲:
 ۲۴-۱۶) و از قباد - که با کشتن سوفرای (جلد ۷،
 بیت ۶۰: ۱۱۱-۱۰۷) ایران کهن را بی‌پشت و پناه
 پهلوانان خود در سرایشی سقوط قرار می‌دهد - تا
 آسفتگی‌های ایران آخر شاهنامه، بیش از هر چیز
 نتیجه عدم رعایت قاعده امکان اشرف برای

مران ازدها را خورش ساختی
 (جلد ۱، بیت ۱۴-۱۱)
 تا اینکه آهنگری از ایرانیان به دادخواهی
 برمی‌خیزد:
 خروشید و زد دست بر سر ز شاه
 که شاهانم کاوه‌ی دادخواه
 (جلد ۱، بیت ۶۷: ۲۰۱)
 با فریاد «تو شاهی و گر ازدهایکری»
 (جلد ۱، بیت ۶۸: ص ۲۳) خشم کاوه، بغض
 فروخورده ایرانیان را برای شهریاری خدا باوران
 می‌شکند. (جلد ۱، بیت ۷۰-۶۸: ۲۴۳-۲۱۰) همه
 به هواداری کاوه و فریدون بر می‌خیزند. از همین
 رو «همه بام و در مردم شهر بود» (جلد ۱، بیت
 ۸۱: ۴۲۲):

همه در هوای فریدون بُدند
 که از درد ضحاک پر خون بُدند
 (جلد ۱، بیت ۸۱: ۴۲۳)

نخواهیم بر گاه ضحاک را
 مران ازدها خیم ناپاک را
 (جلد ۱، بیت ۸۲-۸۱: ۴۳۰)
 گویی مردم پس از سال‌ها، از غصب حکومت
 توسط ضحاک، به تنگ آمده و به اشرف بودن
 فریدون برای شهریاری یقین کرده باشند. آن هم
 فریدونی که تا لحظه مرگ حتی در آخرین نیایش
 خود با دادگر داور، همه چیز خود را از آن خداوند
 و داده او می‌داند:

پس آنگه سوی آسمان کرد روی
 که ای دادگر داور راستگوی
 تو گفتی که من دادگر داورم
 به سختی ستم‌دیده را یاورم

جانشینی شهریاران پیشین است.

امثال کیخسرو یک پدیده فراملی و جهان‌شمول است.

۳. ولایت فراملی و جهان‌شمول شهریاران خداباور

ولایت شهریاران صالح در ایران عصر پهلوانی شاهنامه، محدود به جغرافیای ایران نیست. چنانکه برای جنگ بزرگ با افراسیاب، به محض فراخوان دفاع و این دستور کیخسرو که:

مه آرام بادا شما را نه خواب

مگر ساختن رزم افراسیاب

چو برخواند آن نامه هر مهتری

کجا بود در پادشاهی سری

ز گردان گیتی برآمد خروش

زمین همچو دریا برآمد به جوش

بزرگان هر کشوری با سپاه

نهادند سر سوی درگاه شاه

(جلد ۴، بیت ۱۷۷: ۱۱۸-۱۱۵)

و بدین ترتیب تحت سرپرستی و ولایت

کیخسرو، نه تنها رستم از زاوولستان، طوس از

پارس، منوشان از کرمان، خوزان از خوزیان

(خوزستان)، بلکه صباح از یمن، ایرج از کابل،

شماخ شاه سوریان از سوریه، گبو و گودرز از

سپاهان، گردانی از کرخ و بغداد (عراق)،

سپرداران گیلی (گیلانی)، سواران خاوری، شاه

تُخوار، رزم‌آزموده سران دشت سواران نیزه‌گذار

(عربستان) به پیشوایی زهیر، سپاهی از روم و

بربرستان، لشکری از خراسان به سپهداری

منوچهر آرش و سپاهی ز تخم فریدون و جم به

جنگ بزرگ با افراسیاب زمان خود

می‌پیوندند. (جلد ۴، بیت ۱۷۸-۱۸۱: ۱۸۲-۱۲۰)

از این رو، از منظر حکمت شیعی فردوسی، ولایت

۴. ولایت صالحان و ولایت طاغوت

(شهریارستانی و شاه‌ستیزی فردوسی)

شاهنامه اگرچه شاه نامه‌هاست، اما تمجیدنامه شاهان نیست. گذشته از امثال ضحاک و افراسیاب،

حتی پادشاهان بد ایرانی - که حکومت آنان نیز

گویی همان ولایت طاغوت است - به شدت

نکوهیده می‌شوند. مهم‌ترین رگه‌های شاه‌ستیزی

فردوسی پس از ترسیم چهره منفی وی از

کیکاووس، در نوع مواجهه وی با تیره و تبار

تاریک گشتاسب‌شاهی مشهود است؛ به‌ویژه با

تمرکز در شخصیت نورانی رستم که دست به بند

آیین اسفندیار زرتشتی نمی‌دهد! ماجرا از این قرار

است که پس از آنکه گشتاسب «پذیرفت پاکیزه دین

بهی» (جلد ۵، بیت ۳۱۳: ۲۵۵)، اسفندیار را به بهانه

به بند کشیدن (زرتشتی‌کردن) رستم روانه سیستان

می‌کند. رستم برای اینکه از پیش یکتاپرستی خود را

اعلام کرده باشد:

«پس از آفرین گفت کز یک خدای

همی خواستم تا بود رهنمای»

(جلد ۵، بیت ۳۳۱: ۴۷۶)

و از اینکه اسفندیار خود را پاکدین و او را

ناپاکدین می‌خواند گلایه می‌کند:

سپاسم ز یزدان که بگذشت سال

بدیدم به گیتی یکی شاخ فرخ همال

که کین خواهد از مرد ناپاک‌دین

جهانی بر او بر کنند آفرین!

(جلد ۵، بیت ۳۴۲: ۶۱۰-۶۰۹)

همی گفت کای پاک دادار هور
 فزاینده دانش و فرّ و زور
 (جلد ۵، بیت ۴۱۱: ۱۳۷۳)
 ...به پادافره این گناهم مگیر
 تویی آفریننده ماه و تیر
 (همان: ۱۳۷۷)
 برداشتن نقاب «پادشاه مقدس زرتشتی» از
 چهره گشتاسب توسط فردوسی کمترین تاوانی
 است که این پادشاه جاه طلب و پسرکش در
 شاهنامه باید پس می‌داده است (جلد ۵: ۴۷۳-۷۵)؛
 در حالی که فردوسی ولایت شاهان خداپاور
 شاهنامه از قبیل فریدون و کیقباد و کیخسرو و... را
 از پیش پذیرفته و بارها از آنان به بزرگی یاد کرده
 بود. حکیم توس در این رمزگان اساطیری، با
 گفتمانی، قابل تطبیق با همان قاعده امکان اشرف،
 تقابل ولایت صالحان در برابر ولایت طاغوت را
 به بهترین شکل ممکن تبیین کرده است.

بحث و نتیجه‌گیری

طبق یافته‌های این پژوهش، رگه‌های روشنی از
 اعتقاد هر دو حکیم مسلمان به مفهوم ولایت در
 آثار آنان وجود دارد. ملاصدرا و فردوسی هم به
 زبانی صریح و هم با تمثیل مستقیم، به تبیین مسئله
 ولایت در آثار خود پرداخته‌اند، اما تفصیل این
 مبحث در حکمت صدرایی در ساحتی فلسفی و
 در منظومه فکری فردوسی در قامتی حماسی و
 اساطیری عرضه شده است. با وجود تصریح
 فردوسی در دیباچه شاهنامه به اعتقاد قلبی خود
 درباره ولایت امام علی (ع) و اهل بیت (ع) - که با
 توجه به اختناق و تعصب حاکم بر عصر غزنوی
 حکایت از شهادت فردوسی در بیان اعتقادات

از این رو وقتی اسفندیار می‌خروشد که من:
 برافروختم آتش زردهشت
 که با مجمر آورده بود از بهشت
 (جلد ۵، بیت ۳۵۲: ۷۲۳)
 رستم فقط خطاب به او می‌گوید «تو اندر زمانه
 رسیده نوی» (جلد ۵، بیت ۳۴۹: ۶۸۳) پس:
 چه نازی بدین تاج لهراسبی
 بدین تازه آیین گشتاسبی
 که گوید برو دست رستم ببند
 نبندد مرا دست چرخ بلند
 (جلد ۵، بیت ۳۵۴: ۷۵۱-۷۵۰)
 از این رو دغدغه رستم یکتاپرست، آنگاه که
 به کشتن اسفندیار می‌اندیشد، «بی‌دین» قلمداد
 شدن او از نظر زرتشتیان است:
 به من بر پس از مرگ نفرین بود
 همی نام من نیز بی دین بود!
 (جلد ۵، بیت ۳۶۱: ۸۲۸)
 از این رو رستم نورانی و زال زرین برای
 نجات از نیروی تاریک اسفندیار - که با اسب سیاه
 جنگ برای گرفتن جان یا نام این سرباز میهن به
 سیستان تاخته است - به «خداوند مهر»، سیمرغ،
 (جلد ۵، بیت ۳۹۹: ص ۱۲۶۰) پناه می‌برند. رستم
 حتی پس از اذن از پیشگاه روشن سیمرغ هم،
 اسفندیار را این‌گونه از جنگ برحذر می‌دارد:
 بترس از جهاندار یزدان پاک
 خرد را مکن با دل اندر مغاک
 (جلد ۵، بیت ۴۰۸: ۱۳۳۹)
 رستم پس از آنکه او را حتی «به دادار زردشت
 و دین بهی» (جلد ۵، بیت ۱۳۴۱: ۴۰۸) هم سوگند
 می‌دهد و چاره‌ای جز باز کردن چشم باطن
 اسفندیار به تیر دوشاخ گزین نمی‌یابد:

شیعی خود دارد - تمثیل مستقیم دریای طوفانی و هفتاد کشتی نیز اشارت و تأکید دیگری بر این عقیده شیعی فردوسی است. چنانکه علاوه بر بیانات صریح و ساختار حاکم بر مثنوی ملاصدرا یا اشارات وی در *المبدأ والمعاد*، بخش‌هایی از مهم‌ترین اثر حکمی وی، یعنی *اسفار اربعه* نیز به مبحث قاعده امکان اشرف اختصاص یافته است که فواید بسیاری در باب بحث ولایت از آن مستفاد می‌شود.

اگرچه قاعده کلی امکان اشرف در حکمت صدرایی ساحتی ابتدائاً و اساساً هستی‌شناختی دارد، اما به اذعان بسیاری از اهل تحقیق همین قاعده بابی برای اثبات امامت و لزوم ولایت انسان‌های دارای مرتبه وجودی کامل‌تر بر دیگران می‌گشاید. اشاره ملاصدرا به تبیین این قاعده در کلام امثال ارسطو و ابن سینا و به‌ویژه شیخ اشراق و تشریح مسئله ولایت حکیم و تبیین سلسله‌مراتب ولایت انواع حکمای متأله و بحاث و... در مقدمه حکمه الاشراق، گواهی بر این مدعاست. علاوه بر تصریحات و تمثیلات مستقیم دیباچه *شاهنامه*، روح حاکم بر سرتاسر این اثر نیز بر اساس آنچه فردوسی به زبان رمز و در قالب یک رمزگان اساطیری تبیین می‌کند، باز هم تبیین اصل ولایت بر اساس همان قاعده‌ای است که حکمای پیش و پس، یا معاصر او تحت عنوان قاعده امکان اشرف تعریف و تبیین کرده‌اند. بسامد نوع نگاه مبتنی بر این قاعده در *شاهنامه* تا به حدی هست که بتوان آن را نه به امری حدسی و اتفاقی بلکه به خودآگاهی فردوسی بازگردانیم. شهریارستانی فردوسی و برکشیدن چهره‌هایی همچون فریدون و ایرج و کیقباد، بر مبنای اذعان وی به اشرف بودن

آنان بر دیگرانی همچون ضحاک و سلم‌وتور و توس‌نوذر گواهی بر این مدعاست. شاه‌ستیزی حکیم توس را در مواجهه با امثال ضحاک و کیکاووس و گشتاسب نیز روی دیگر همین سکه و به تعبیری ردّ تقدّم اخس بر اشرف و در نهایت نشان‌دهنده اعتراض او به ولایت ناپذیرفتنی طاغوت می‌توان قلمداد کرد. از این‌رو آنچه در منظومه فکری فردوسی برای تبیین ولایت «بر ره رمز معنی برد» نیز در همین رمزگان اساطیری نهفته است.

منابع

- قرآن مجید.
- نهج البلاغه (۱۳۸۸). ترجمه محمد دشتی. چاپ دوم. قم: انتشارات نشتا.
- ابن سینا (۱۹۷۳). *التعلیقات*. به کوشش عبدالرحمان بدوی. قاهره.
- اسماعیل‌زاده نوقی، محبوبه؛ مهدوی‌نژاد، محمدحسین؛ علیزاده، بیوک (بهار و تابستان ۱۳۹۴). «استمرار ولایت بعد از خاتمیت بر اساس حکمت ملاصدرا». *دوفصلنامه حکمت صدرایی*، سال سوم، شماره دوم، صص ۲۳-۳۵.
- الفراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۴هـ). *العین*. جلد ۸. قم: دارالهجره.
- ابن منظور (۱۴۰۸هـ). *لسان العرب*. جلد ۱۵. بیروت: دار احیاء تراث العربی.
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۱/۱۱/۸). بیانات در دیدار با اعضای انجمن اهل قلم:
<http://farsi.khamenei.ir>
 _____ (۱۳۹۰/۵/۲۴). بیانات در دیدار با جمعی از شعرا: <http://farsi.khamenei.ir>

علی‌زاده سائطه (پاییز ۱۳۸۷). «انسان‌شناسی صدرا و تأثیر آن در اثبات مسئله ولایت». *مجله علوم سیاسی*، سال یازدهم، شماره ۴۳.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. ۸ جلد. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: انتشارات مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۳). *بحارالانوار*. جلد ۲۳. بیروت: مؤسسه الوفا.

ملاصدرا (۱۳۸۳). *اسفار اربعه*. سفر سوم. جلد دوم. ترجمه محمد خواجوی. چاپ دوم. تهران: انتشارات مولی.

_____ (۱۳۷۶). *مثنوی*. به کوشش مصطفی فیضی. قم: کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی.

میردامادی، سیدمحمدحسین و ارشدریاحی، علی (بهار ۱۳۹۸). «تأثیر مبانی فلسفی ملاصدرا بر امام‌شناسی او». *فصلنامه تحقیقات کلامی، انجمن کلام اسلامی حوزه*، سال هفتم، شماره ۲۴، صص ۱۲۰-۱۰۵.

_____ (۱۳۷۰/۱۲/۵). *بیانات در دیدار اعضای گروه ادب و هنر صدای جمهوری اسلامی ایران*: <http://farsi.khamenei.ir>

_____ (۱۳۷۲/۶/۱۰). *بیانات در بازدید از نمایشگاه مینیاتور و نگارگری، در حسینیه امام خمینی*: <http://farsi.khamenei.ir>

_____ (۱۳۷۰/۹/۲۰). *دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی*: <http://farsi.khamenei.ir>

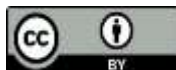
سهروردی، یحیی (۱۳۸۹). *حکمه الاشراق*. ترجمه سیدجعفر شهیدی. چاپ نهم. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

شمیسا، سیروس (۱۳۹۲). *بیان (ویراست چهارم)* تهران: میترا.

شیرازی، صدرالدین (۱۹۸۱). *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*. جلد ۷. بیروت: دار احیاء التراث العربیه.

شیرازی، صدرالدین (۱۳۵۴). *المبدأ و المعاد*. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

COPYRIGHTS



© 2022 by the Authors. Licensee PNU, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY4.0) (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>)